



زمان مطالعه: 19 دقیقه

دستاوردی که در **مطلب قبیل** برشمردیم، قرار نبوده مسیری خطی و سرراست از پیشروی جبهه انقلابی ترسیم کنند؛ بلکه صرفاً هدف آن بود که در سایه سرکوب، وجود آن‌ها در تاریکی نرود. گرچه بحران‌ها و تضادهای اجتماعی قابل جنبش‌های انقلابی‌اند، اما تداوم تاریخ بر مدار «وضع موجود» هم خود گواهی است بر اینکه بسیاری از این جنبش‌های انقلابی تا پیش از رسیدن به بالندگی یا سقط می‌شوند یا ناقص‌الخلقه. بنابراین «بحران»، ویژگی مشترک هر دو جبهه انقلاب و ضدانقلاب باهم است (تجربه محدود خود ما در این سال‌ها پر بوده از بحران در مواجهه با پویایی‌های مبارزه، گاه تا سر حد رسیدن به مرحله فلج‌شدگی در برابر کوچکترین تلاطمی).

تمرکز این مطلب هم پرداختن به همین بحران‌هاست. در بخش اول به ارزیابی راهکارهایی که رژیم در ماه‌های گذشته برای مهار بحران داخلی‌اش بکار گرفته می‌پردازیم و در بخش دوم به چالش‌ها و مخاطراتی که بر سر راه ظرفیت انقلابی خیزش‌های داخلی وجود دارد.

ابتکارات ترکیبی رژیم برای مهار جنبش انقلابی

جمهوری اسلامی به‌سان کلیددار آن انباری است که غنایمیش بر تلی از باروت نشسته و می‌داند کوچکترین جرقه‌ای قابلیت به هوا فرستادن کل انبار و به خطر انداختن موجودیتش را دارد. مسأله زن، ستم ملی، بحران زیست‌محیطی، استثمار تشدیدشوند؛ طبقاتی در ترکیب با حلقه‌های مرتبطش از جمله بحران مسکن، درمان و آموزش و امثالهم وضعیتی بالقوه انفجاری را در جامعه فراهم کرده و حکومت می‌داند که آب، نان، بنزین، هوا، گشت ارشاد یا هر چیز پیش‌پافتاده‌ای به تنهایی می‌تواند جرقه انفجار بزرگ بعدی باشد. پس به خوبی بر تناقض‌های پرظرافت نگهبانی از این وضعیت آگاه است؛ از یکسو اختناق را ضرورت جلوگیری از هر اصطکاک و بارقه خطر آفرین می‌بیند و از دیگر سو می‌داند که با هر اقدام سرکوبگرانه، به شکلی متناقض ظرفیت انفجار بعدی را بیشتر می‌کند. پس استراتژی گذار از این پیچ پرخطر را از چهار راه موازی دنبال می‌کند:

- کنترل پلیسی و سخت‌افزاری جنبش
- حذف ادغامی و مهار نرم‌افزاری جنبش
- مدیریت رقابت‌های ژئوپلیتیکی در خارج برای تخفیف بحران‌های داخلی
- تجدید قوای طبقاتی: فصل جدید غارت زیست‌محیطی

کنترل پلیسی و سخت‌افزاری جنبش

سرکوب در این چندماه به قدر کافی همه‌جانبه و عریان بوده که در اینجا نیازی به مرور ابعادهش نباشد. با اینحال محض یادآوری به حداقل سه جنبه ماندگارتر آن (در دوره پس از فروکش اعتراضات) اشاره خواهیم کرد.

اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مثل همیشه از همان ابتدای اعتراضات 1401 مختل شدند، اما روند از کار انداختن مؤثر فیلترشکن‌ها یک ماه بعد از آغاز جنبش کلید خورد [1]؛ در ابعادی که نظیرش در سال‌های اخیر وجود نداشته و این بار برخلاف دوره‌های قبل پس از روند نزولی اعتراضات هم به حالت پیشین بازنگشت. برآیند این سرکوب مجازی و فیلترینگ هوشمند و پیچیده‌ای که دست کمی از «قطع اینترنت» ندارد، کار را بدانجا رسانده که دیگر بدون اغراق می‌توانیم ادعا کنیم که دسترسی به اینترنت آزاد برای اکثر کاربران به امری اگر نه محال، اما به شدت دشوار بدل شده و تنها برای اقلیتی که به دانش فنی و زمان و منابع کافی دسترسی دارند امکان‌پذیر است.

ب) تداوم خشونت نامتوازن علیه زنان و اقلیت‌های ملی:

پیش‌بینی‌پذیر بود که حکومت در درازمدت پیروزی نمادین زنان را در معابر عمومی که با از سر برداشتن حجاب ابراز می‌شود تحمل نمی‌کند. تنها جنگ خیابانی و پیشروی مادی آن بود که مرزهای تحمل و «رواداری» (!) حکومت را جابجا کرد. بنابراین با فرسایش جنبش اعتراضی هم حکومت به فکر بازپس‌گیری این مرزها افتاده.

تا جاییکه به استراتژی‌های کنترل بحران داخلی مربوط می‌شود، بارها این سؤال طرح شده که چرا جمهوری اسلامی از اعطای امتیازات محدود در حوزۀ حجاب به عنوان یک روش عقلانی برای تخفیف بحران‌های داخلی خود در دستکم حوزۀ زنان - امتناع می‌کند؟ این را می‌دانیم که حفظ حجاب اجباری در کنار سلب حقوق زنان در قراردادهای ازدواج، ناامن‌سازی فضاهای عمومی و امثالهم همگی نقش کلیدی در کنترل و انقیاد نیمی از جامعه، به پستو راندن و تحمیل نقش‌های جنسی و جنسیتی به آنان به ویژه اکنون در افق «طرح جوانی جمعیت» - دارد. با اینحال ما به چنین پیش‌فرض صلبی باور نداریم که جمهوری اسلامی الزاماً «حجاب اجباری» را تا ابد به مثابۀ امری ماهوی به موجودیت خود گره خواهد زد. تاریخ نشان داده که هر رژیمی اگر تا جایی زیر فشار قرار بگیرد که موجودیتش را در خطر ببیند، انعطاف را هم به عنوان جزئی از مقتضیات حفظ سلطه‌اش به کار می‌بندد (دستکم توهمی نداریم که جمهوری اسلامی در پراگماتیسم بودن از آل سعود و طالبان کمتر نیست!). اما این را که چرا پس از آغاز جنبش «زن زندگی آزادی» حکومت حاضر به عقب‌نشینی در حجاب اجباری نشد بدین خاطر می‌دانیم که دستکم در وضعیت کنونی مخاطرات این عقب‌نشینی را به مراتب بیشتر از دستاوردهایش می‌پندارد. به این سبب که جمهوری اسلامی امروز میراث‌دار یک قلعهٔ شنی روی زمینی به غایت زلزله‌خیز است و همین زمین لرزان زیر پایش است که باعث می‌شود هرگونه دستکاری متهورانه در معماری این قلعهٔ شنی را قمار بر سر فروریختنش بداند. یعنی عقب‌نشینی در حجاب اجباری را در وضعیت کنونی همچون شمشیر دولبه‌ای می‌بیند که می‌تواند هم تَرَک‌ها و شکاف‌های نقداً موجود در میان هواداران سرسخت ایدئولوژیکش را تعمیق بخشد و هم به نسل عصیانگر جدیدی که مبارزۀ جمعی را از نوجوانی تمرین می‌کند، نقشهٔ راه و جسارتی برای پیشروی‌شان در آینده بدهد. پس فعلاً تا اطلاع ثانوی حفظ ترسان و لرزان همین عمارت شنی را بدین نحوی که هست تا لااقل دورۀ پساخامنه‌ای به تعویق خواهد انداخت. وعدۀ اجرای طرح‌هایی مثل «مانور تذکر لسانی» و «عدم خدمات به زنان بی‌حجاب» و «دستور العمل پوشش کارکنان داروخانه» و حملات سازمانیافته شیمیایی «نیروهای خودسر» به مدارس دخترانه و امثالهم در این ماه‌ها هم تلاش برای حفظ همین سیاست بوده. اما اینکه اجرای «حجاب اجباری» در عمل چقدر کارآمد خواهد بود (که حکومت بهتر از همگان می‌داند نخواهد بود) مبحث دیگری است. در لحظهٔ کنونی، مهم «نمایش قدرت» و «حفظ موضع» است که این طرح‌ها وظیفۀ رساندن چنین پیامی را دارند.

مشابه با وضعیت بالا را در تشدید سیاست‌های پلیسی در مناطق ملل تحت ستم نیز شاهدیم. به نحوی که امروز هزینهٔ کوچکترین حرکت اعتراضی «مدنی» و نمادین هم در این مناطق می‌تواند به قیمت قتل حکومتی تمام شود. کوچکترین فضای فعالیت جمعی (ولو علنی و قانونی) تحمل نمی‌شود و حتی ان‌جی‌اوه‌های مجوزدار هم در این مناطق قلع و قمع شده‌اند. آدم‌ربایی‌ها و قتل‌های شبانه‌روزی که در کردستان و بلوچستان گاه به بهانهٔ طرح یک شعار، یک پلاکارد یا صرفاً «ظن به اعتراض» و «مشکوک بودن» صورت می‌گیرد، در حال تبدیل به روال عادی است.

ج) افزایش تجسس و اختناق:

گزارش‌های جداگانه دولت‌های آلمان [2]، بریتانیا [3]، اتریش [4] و مشابه‌اش حکایت از افزایش فعالیت‌های جاسوسی و تروریستی جمهوری اسلامی در خاک اروپا پس از اعتراضات 1401 دارد. به همین سبب در داخل کشور نیز شاهد تقویت بازوهای حراستی ادارات و دانشگاه‌ها (به ویژه در آموزش و پرورش) بوده‌ایم. سخت‌گیری و صدور احکام سنگین کمیته‌های انضباطی برای حذف صدای دانشجویان مخالف و همچنین تصویب قوانین جرم‌انگارانۀ جدید از جمله «طرح الحاق یک ماده به کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی» هم در امتداد همین سیاست است (طرحی که بر طبق آن ابراز نظر در هر موضوعی که «نیاز به اظهار نظر مراجع رسمی دارد» با تنبیه شخص اظهار نظرکننده روبه‌رو می‌شود و اگر «از مصادیق افساد فی‌الارض» با خطر اعدام- تشخیص داده نشود تا 15 سال زندان به علاوه غرامت‌های مالی سنگین می‌تواند به همراه داشته باشد).

حذف ادغامی و مهار نرم‌افزاری جنبش

سرکوب سخت‌گیرانه اولین ابزار حکومت در اعمال سلطه‌اش است، اما تنها ابزار نیست. به عکس، جمهوری اسلامی با چند دهه سیاست‌ورزی از اصلاح‌طلبی تا پوپولیسم احمدی‌نژادی نشان داده که در مهار نرم‌افزاری جنبش‌های اعتراضی و حذف ادغامی آن‌ها چندان هم بی‌دست و پا نیست.

الف) بازنمایی افق‌های مبارزه: محدود و تک محوری

جمهوری اسلامی به سهم خود تلاش زیادی کرد تا در ماه‌های اخیر نفی حجاب اجباری را از «نماد مبارزه با سلطه ضدزن حاکم» به مانیفست تک‌مطلبه‌ای این جنبش تبدیل کند. این فصل مشترک برخورد هر دو جناح اصلاح‌طلب و اصولگرا با این جنبش بود. تبعات این امر را در بخش دوم مطلب (مخاطرات جنبش) بیشتر شکافته‌ایم. در اینجا فقط به گفتن این بسنده می‌کنیم که حکومت در بازنمایی افق‌های این جنبش کاملاً آگاهانه عمل می‌کند. درحالی‌که «زن» در ایران سوژه اصلی استثمار و انقیاد و ستم‌های مرکب است، اما در روایت جمهوری اسلامی افق مبارزه زنان در این جنبش منحصر به تنها نفی حجاب اجباری می‌شود. درحالی‌که هنوز جوهر آخرین طرح‌های تحمیل بارداری‌های ناخواسته به زنان نسل آتی خشک نشده، جای تعجب ندارد آن اپوزیسیونی برای جمهوری اسلامی مطلوب تلقی شود که افق مبارزه این جنبش را به فقط نفی حجاب اجباری فروبکاهد.

ب) عفو مشروط خامنه‌ای: یک تیر و چند نشان

از نیمه بهمن‌ماه 1401 اعلام شد که به فرمان خامنه‌ای بخشی از زندانیان اعتراضات دور، اخیر قرار است مشمول عفو و پرونده‌هایشان بسته شود. قوه قضاییه ادعا می‌کند که این عفو تا نیمه اسفند 1401 (یعنی در کمتر از یک‌ماه) شامل بیش از 80 هزار نفر (با جرایم سیاسی یا غیرسیاسی) شده [5]! این «عفو مشروط» کارکردهای چندگانه‌ای برای رژیم داشته است:

1) تخلیه فوری اضافه بار از دستگاه بحران‌زده قضایی و سازمان زندان‌ها:

بحران تراکم جمعیت در زندان‌های ایران چالشی است که حکومت سال‌هاست با آن دست و پنجه نرم می‌کند؛ به‌طوری‌که در دهه اخیر بارها طرح‌ها و دستورالعمل‌های کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها به‌روزرسانی و گسترده‌تر شدند. دو ماه پیش از شروع خیزش اخیر هم رئیس سازمان زندان‌ها برای چندمین بار بر وجود این بحران صحنه‌گذاشته و اعتراف کرده بود که علیرغم بودجه‌های اختصاص‌یافته به افزایش فضای فیزیکی زندان‌ها، مشکل عدم تناسب جمعیت زندانی با فضای زندان کماکان پابرجاست [6]. مشابه با همین چالش دربار، بار پرونده‌های قضایی در این قوه هم وجود دارد. بدین ترتیب که اعتراضات مداوم و چندماهه 1401 و به تبعش وارد آمدن ناگهانی فشار هزاران پرونده قضایی جدید، مکان‌یابی برای ده‌ها هزار زندانی و بار مالی سنگین نگهداری آنان برای حکومت یک «بحران» ایجاد کرد [7]. در سال‌های اخیر هم دستورات «عفو» سالانه بارها به کمک تخلیه بار اضافه زندان‌ها آمده بود. اینکه فرمان عفو امسال خامنه‌ای هم (برخلاف چهارچوب‌های مرسوم قانونی) شامل نه فقط محکومان که متهمان نیز می‌شد، گواهی است بر اینکه در تخلیه این بار اضافه فوریت و اضطرار خاصی برای حکومت وجود داشته است.

2) تلاش برای جذب و خنثی‌سازی بخش فوقانی طبقه متوسط بحران‌زده و ناراضی:

فیلترهای گذاشته شده در فرمان عفو خامنه‌ای قرار بوده در همان ابتدا بخش «مبارز موجو» تر زندانیان سیاسی را از زندانیان «مدنی» تر الک و سوا کند؛ به طوری که کسانی که با مأموران حکومتی درگیری فیزیکی داشته یا با اتهام تخریب اموال عمومی مواجه بوده یا اظهار ندامت نکرده یا فعالیت گروهی و جمعی داشته‌اند، صراحتاً از عفو مستثنی شدند. همچنین کردستان و بلوچستان (به عنوان کانون‌های اصلی مبارز؛ ملل تحت ستم در این اعتراضات) به طرز بارزی از اخبار منتشر؛ آزادی زندانیان سیاسی با عفو، غایب بودند. به علاوه تأکید ابراهیم رئیسی بر عفو و رفع محدودیت از فعالیت سلبریتی‌های هنری و ورزشی و دانشگاهیان [8] و نگاه جذبی به ایرانیان خارج از کشور گواه از آن دارد که همزمان با سرکوب سخت‌تر زنان، طبقه کارگر و ملل تحت ستم، تلاش برای ترمیم و جذب بخش‌های فوقانی طبقه متوسط ناراضی در استان‌های مرکزی کشور در دستور کار جمهوری اسلامی بوده است.

البته نباید فراموش کرد که همین «جذب» نیز با وسواس بر سر فیلترکردن عناصر «نامطلوب» پیش می‌رود؛ مثلاً در حوزة دانشگاه گرچه پرونده‌های قضایی برخی دانشجویان به شکل مشروط (به عدم تکرار اعتراض) بسته شد، اما اقدامات تنبیهی سنگینی از طریق احکام کمیته انضباطی برای پاکسازی معترضان «خطرناک» از دانشگاه‌ها در جریان است.

3) پروپاگانداى خارجى:

بازتاب وسیع خبر عفو خامنه‌ای در بزرگترین خبرگزاری‌های بین‌المللی [9] که در اغلب موارد هم آغشته به رنگ و لعاب اغراق و تیتروازی‌های نادقیق و گمراهنده بود (امری که سال‌هاست به مدد نفوذ رسانه‌ای جمهوری اسلامی در خارج میسر شده) نشان از آن دارد که از این فرمان، نهایت استفاده برای ترمیم چهره بین‌المللی حکومت و تولید پروپاگاندايي در جهت «عادی‌نمایی شرایط» در داخل شده است.

ج) اپوزیسیون ارتجاعی، ابزار رژیم در مهار جنبش انقلابی

1) مورد بلوچستان و کردستان

اگر در خیزش ژینا کردستان صف‌شکن و آغازکننده بود، سیستان و بلوچستان تداوم‌بخش آن بود. جمعه‌های اعتراضی زاهدان با آن راهپیمایی‌ها و تظاهرات متوالی و شعارهای مترقی، ماه‌ها بود که به استخوانی در گلوی حکومت بدل شده بود. حکومت از همان ابتدا علاوه بر سرکوب فیزیکی، مذاکره برای زد و بند با «سرداران» (ریش‌سفیدان طوائف) و مولوی‌ها را در بلوچستان آغاز کرد. اما قبل از اینکه به این تلاش‌ها پردازیم بگذارید اشاره‌ای به سیاست‌های استراتژیک رژیم در دهه‌های اخیر برای بازسازی ماندگی یک نظام طایفه‌محور در مناطق به‌حاشیه‌رانده بکنیم. جمهوری اسلامی در دهه‌های اخیر از دو طریق، پیوندهای قبیله‌ای و پدرسالار را در مناطق حاشیه‌ای احیا و بازسازی کرده است؛ اول از طریق توسعه‌نیافته نگه داشتنِ عامدانه و امتناع از ورود جریان سرمایه به مناطق زیست‌اقلیت‌های ملی تحت ستم و دوم از طریق نهادسازی‌های جدید برای دادنِ تنفس مصنوعی به ساختارها و روابط پوسیده؛ طایفه‌ای با هدف کنترل امنیتی این مناطق.

درحالی‌که نظام طایفه‌ای در سد گذشته به تبع تغییر روابط مالکیت زمین و دهقان‌زدایی دستخوش تغییرات و میرایی زیادی در این مناطق بوده، اما حکومت بازسازی آن را به عنوان روشی برای کنترل ظرفیت انفجاری ملل تحت ستم در دستور کارش قرار داده است؛ بدین شکل که با سازمان دادن قشری از «ریش‌سفیدان محلی» (به ویژه در خوزستان و بلوچستان) بخشی از وظیفه کنترل امنیتی و ایدئولوژیک این مناطق را به آنان می‌سپارد. این قشر از «شیوخ» و «بزرگان طوائف» برخلاف سده‌های قبل که قدرت خود را به شکلی ارگانیک از طریق روابط مالکیت بر زمین (نظام ارباب رعیتی) می‌گرفتند، در دور جدید اغلب به واسطه تغذیه و امتیازگیری از نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی قدرت می‌گیرند. نقش اینان و نفوذی که به واسطه برخورداری از حمایت مالی و پشتوانه قانونی می‌گیرند، در تثبیت سنن ارتجاعی پدرسالار به ویژه خشونت عربان و فراقانونی علیه زنان- در این مناطق غیرقابل انکار است. «شورای سیاست‌گذاری اقوام» در این استراتژی بازگرداندن روابط اجتماعی مدرن به عهد ریش‌سفیدی در این مناطق نقش مستقیمی دارد.

اگرچه جمعه‌های اعتراضی زاهدان در پیوند با مراسم نماز جمعه این شهر بروز می‌یافت، اما وجود اعتراضات مستمر در دانشگاه‌های بلوچستان و سر دادن شعارهای مترقی و اغلب سکولار در این جمعه‌ها گواهی بر این بود که رهبری این اعتراضات در دست جریان بنیادگرای سنی نیست. در دهه‌های گذشته مولوی‌های بلوچستان (از جمله عبدالحمید) بارها و بارها ثابت کرده بودند که گرچه خود زیر تیغ کنترل رژیم شیعی مرکزگرای حاکم هستند، اما در عین حال بهترین متحد او

نیز برای کنترل حرکت‌های مترقی و رادیکال در این مناطق اند. عبدالحمید به کرات در گذشته با سیاست «یکی به نعل و یکی به میخ» در هنگام اعتراضات مردمی، نشان داده بود که ترکیب بدیعی از فرصت‌طلبی و جامطلبی را با هم دارد [10] (سیاستی که دست آخر همیشه با استیلای سرکوب، به اظهار چاکری او برای قدرت حاکم یعنی خامنه‌ای- ختم می‌شد). در این دوره هم همزمان با شروع خودانگیخته اعتراضات در بلوچستان، با آن همراهی و تلویحاً از اعتراضات سراسری حمایت کرد، در حالی که اصولاً او تجسد همان چیزی است که جنبش «زن زندگی آزادی» علیه‌اش بپا خاسته! با اینحال با مشاهده تغییر توازن قوا به نفع جبهه سرکوب، نشانه‌های زد و بند جریان مکی با حکومت نیز رفته‌رفته آشکار شد. به‌طوری‌که در خطبه 30 دی با توسل به یک تفسیر دینی جدید تلویحاً شعار دادن علیه خامنه‌ای را محکوم و ممنوع کرد [11]. این سخنان مقدمه‌ای بود بر فرمان مقابله فیزیکی این جریان با معترضان در هفته‌های پس از آن. چنانکه از آن پس شاهد تغییر بارز رویکرد انتظامات مسجد مکی بودیم. انتظامات که تا پیش از این حائل میان معترضان و سرکوبگران بود و با تشکیل زنجیر انسانی مانع سرکوب می‌شد و حتی خود بازداشتی می‌داد، حالا با یک دستور از بالا چرخش کرده و خود به پلیس اعتراضات بدل شده بود؛ دست‌نوشته‌ها و پلاکاردهای اعتراضی را پاره می‌کرد و پایین می‌کشید و از بلندگو اعلام می‌کرد که به جای شعار علیه خامنه‌ای فقط «الله اکبر» یا شعارهایی در حمایت از مولوی‌های بازداشتی بگویند.

اما تلاش جمهوری اسلامی برای کنترل ظرفیت انفجاری در جغرافیای ملل تحت ستم، فقط به زد و بند با جریان‌های بنیادگرای این مناطق خلاصه نمی‌شود. جمهوری اسلامی بر ماهیت و نقاط ضعف و قوت اپوزیسیون رنگارنگش گاه بهتر از خود آن‌ها آگاه است و از فرصت‌طلبی‌های همین اپوزیسیون برای اخته‌سازی و مهار ظرفیت انقلابی جنبش‌ها استفاده می‌کند. در کردستان اغلب سکولار و متحزب، سیاست تقویت سلفی‌گرایی و ماموستاپروری فقط یکی از ابزارهای کنترلی رژیم علیه گرایش‌های سکولار بوده. ملازم با آن، تلاش‌های زیادی نیز برای تطمیع و زد و بند یا نفوذ و جهت‌دهی به احزاب راست‌گرای هم بوده است؛ با چماق در یکدست و هویج در دست دیگر. یعنی از یکسو گذاشتن سایه اعدام و زندان و شکنجه بالای سر هر کسی که ظن سمپاتی‌اش به احزاب مخالف‌گرای برود و همزمان با آن حملات مستمر موشکی و پهپادی به مقر احزاب کرد در اقلیم؛ و از سوی دیگر سیاست معامله با همین احزاب از طریق ابزارهای ظاهراً نرم و دیپلماتیک. در دوره اخیر نیز پس از آغاز فصل جدید خیزش‌های معاصر از دی 96 به این سو، همزمان با احساس خطر رژیم از بروز رادیکالیسم در مناطقی مانند کردستان، خبرهایی از برگزاری نشست محرمانه رژیم با سران احزاب ناسیونالیست کردی منتشر شد [12]. تن دادن سران این احزاب به مذاکرات محرمانه، آن هم همزمان با رادیکالیزه شدن جنبش، به خوبی گواه ماهیت فرصت‌طلب رهبری آن‌ها و خطری است که می‌تواند در معامله بر سر جان‌ها و جان‌سپاری‌های زحمتکش‌ان کردستان (و اغلب حتی برخی از پایه‌های رادیکال خودشان) وجود داشته باشد. بی‌اصولی اپوزیسیون ملی‌گرای مغلوب در این مناطق البته فقط به تعامل‌شان با جناح‌های رژیم محدود نمی‌شود (از جمله حمایت حزب دموکرات کردستان از کروی در سال 88)، مصادیق متأخرتر آن را در دور ۹۰ کنونی در نزدیکی مهدی به پهلوی تا ایجاد جبهه واحد با نیروهای اسلامگرایی نظیر خبات در مرکز همکاری احزاب کردستان شاهد بوده‌ایم.

با اینحال ضروری است تأکید کنیم که استقاده ابزار جمهوری اسلامی از بنیادگرایی سنی یا فرصت‌طلبی‌های برخی گرایش‌های ناسیونالیسم مغلوب، تنها تا جایی برای رژیم کاربرد دارد که به مهار رادیکالیسم در این مناطق کمک کند. وگرنه در عمل مطلقاً به دادن کوچکترین امتیازی به آن‌ها یا تخفیف در ستم مذهبی و ملی این مناطق منجر نمی‌شود، چه برسد به مشارکت دادن این گروه‌ها در بازی قدرت.

اجرای طرح توطئه ترور قاسملو در جریان یکی از همین نشست‌های مذاکراتی با حزب دموکرات کردستان ایران، یک نمونه تاریخی است که به خوبی اهداف ترکیبی امنیتی-سیاسی این پروژه‌ها را برای رژیم نشان می‌دهد. در حقیقت رویای کسب امتیاز از طریق «معامله با شیطان» باعث شده که این احزاب همواره مغلوب فرصت‌طلبی‌های خود شوند. سیاستی که الان هم باز از مسیر دالان‌های لابی‌گری قدرت در خارج از مرزها و رویای اتحاد با شونیست‌های پهلوی‌گرا دنبال می‌شود. همانطور که در سال 98 مذاکرات محرمانه با رژیم کوچکترین دستاوردی برای آن‌ها نداشت به جز بدنامی و مأیوس کردن پایه‌های خودشان و ترویج تحزب‌گرایی، هزینه این دور جدید از فرصت‌طلبی‌ها و جامطلبی‌ها هم با خون زحمتکش‌ان کردستان پرداخت خواهد شد.

2) سلطنت‌طلبان با دوپینگ رژیم وارد می‌شوند!

در مطلب قبل به این اشاره کردیم که جنبش اخیر تا چه میزان به گشودن فضا و ظرفیت عمل نیروهای مترقی کمک کرد. این حال این به معنای انفعال رژیم در برابر این گشودگی نبود. دستکم به دو دلیل سال‌هاست که رضا پهلوی و سلطنت‌طلبان گزینه مطلوب و نمونه یک «اپوزیسیون طراز» برای رژیم محسوب می‌شده‌اند. اولاً به این خاطر که به لحاظ سیاسی اصولاً خطر بنیادینی برای رژیم ندارند (افق پهلوی هرگز چیزی فراتر از درخواست استحاله و مشارکت در قدرت از طریق نوعی پوست‌اندازی سطحی نبوده است و و گدایی قدرت از سپاه و اصلاح‌طلبان بر کسی پوشیده نیست). ثانیاً به خاطر فقدان قدرت سازماندهی (برخلاف مثلاً مجاهدین) کبریتی بی‌خطر محسوب می‌شوند، یعنی موجودی هستند با بدن و مغز و دست و پای مینیاتوری، اما دارای یک دهان بسیار بزرگ و گشاد به نام رسانه. پس جمهوری اسلامی هم از همین دهان گشاد آن‌ها و همسویی ایدئولوژیک و عملی‌شان با خود (برای نمونه حول مسائلی مثل برخورد پلیسی با اقلیت‌های ملی، فمینیست‌ستیزی و چپ‌ستیزی) استفاده می‌کند. در نتیجه در بحبوحه جنبشی که زنان و اقلیت‌های ملی دو چرخ اصلی پیش‌برنده‌اش بودند، جمهوری اسلامی از تقویت این اپوزیسیون پدرسالار، زن‌ستیز، سپاهی‌پناه و مرکزگرا بیشترین استقبال و استفاده را کرد. مشارکت بی‌تعارف ارتش سایبری رژیم در کمپین‌های سیستماتیک تخریب و تحریف در شبکه‌های اجتماعی با توسل به گفتارهای شوونیستی و ضدفمینیستی «پهلوی‌گرا» و استفاده از «انصار شاه‌الله» برای برهم ریختن تجمعات خارج از کشور تنها یکی دو مصداق چنین سیاستی بوده‌است.

3) اپوزیسیون طراز: وابسته و ضدانقلابی

جمهوری اسلامی نه فقط از ماهیت ضدانقلابی برخی جناح‌های اپوزیسیونش برای مهار جنبش بهره می‌گیرد، نه فقط از جامطلبی‌ها و فرصت‌طلبی‌های رهبران گروه‌های مخالفش برای نفوذ، خنثی و اخته کردن رادیکالیسم احتمالی پایه‌های متشکل‌تر آنان استفاده می‌کند، بلکه اگر در هیچ‌یک از این موارد هم موفق نشود، دست آخر از وابستگی مالی و سیاسی‌شان برای وارد کردن ضربه مؤثر به آنان بهره می‌برد. برخی گروه‌ها از جمله مجاهدین نمونه این دسته اخیرند که با حفظ سازمانیافتگی و نزدیکی به دولت‌های رقیب رژیم (از جمله عربستان، اسرائیل و آمریکا) بقا و رشدشان را در این سال‌ها تضمین کردند. مهار کردن قدرت ایدئولوژیکی آن‌ها، راه سومی را از سوی رژیم می‌طلبیده که همانا زد و بند با دولت‌های حامی‌شان برای معامله بر سر آن‌هاست.

با این جمع‌بندی می‌توان گفت آنچه جمهوری اسلامی را حقیقتاً می‌ترساند، بیش از آنکه گروه‌های اپوزیسیون مرتجعش باشند، رادیکالیسم زنده جنبشی است که سال به سال قوی‌تر و غرندتر از قبل برمی‌خیزد. چرا که در مورد اول، ضدانقلابی بودن برنامه سیاسی این گروه‌ها، وابستگی‌های مالی‌شان، فرصت‌طلبی‌هایشان یا -اگر نه موارد قبل- ناسازمانیافتگی‌شان به قدر کافی مجال برای کنترل آن‌ها به دست رژیم می‌دهد. در عوض جنبشی که در آن نطفه‌ها و رگه‌هایی از رادیکالیسم انقلابی، استقلال‌طلبی و هم‌تلاش برای سازمانیافتگی به چشم بخورد به مراتب برای جمهوری اسلامی خطرناک‌تر از هر آبررسانه و جنگ‌هیبریدی و لابی‌دولتی یا حتی تقابل نظامی است. به همین خاطر هم هست که از هر چیز - از جمله اپوزیسیون کم‌خطر یا رقبای بین‌المللی‌اش - برای مهار آن بهره خواهد برد.

نزدیکی به رقبای خارجی برای تخفیف بحران‌های داخلی

یکی از کارکردهای ترمیم روابط خارجی -چنانکه در بخش بالا گفتیم- به دست گرفتن نخ اپوزیسیون وابسته به منابع مالی دولت‌های خارجی است. در عین حال تبلیغات توهم‌آمیز رسانه‌های بزرگ دربار «حمایت غرب از خیزش انقلابی مردم ایران» برای جمهوری اسلامی نعمت است، چون بعد از زدوبند علنی با همان دولت‌ها و ترکاندن بادکنک این توهمات، از آن برای ترویج تسلیم‌طلبی و تضعیف روحیه داخلی استفاده می‌کند.

1) عادی‌سازی روابط با عربستان و مهار رسانه‌های متکی به پول سعودی

تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی و عربستان در سال‌های اخیر باعث شده بود که بخشی از دلارهای نفتی سعودی راه خود را مستمراً به رسانه‌های اپوزیسیون رژیم باز کند. تلویزیون ایران اینترنشنال از جمله آن‌ها بوده که در طول ماه‌های گذشته بارها به عنوان اتاق فرمان «جنگ ترکیبی- رسانه‌ای» از سوی جمهوری اسلامی معرفی می‌شد. با اینحال اعلام «برادری» با عربستان سعودی در اسفند 1401 پس از 7 سال قطع روابط دیپلماتیک و زمان‌بندی سیاسی خاص آن حاکی از توافقات جدیدی است با هدف محدودکردن انگیزه سعودی در پول‌پاشی میان این رسانه‌ها-گروه‌ها.

اشارات برخی مقامات حکومت ایران [13] و همچنین گزارش «وال استریت ژورنال [14]» به نقل از منابع طرفین، نشان می‌دهد که ملامت‌سازی زبان انتقادی «ایران اینترنشنال» یکی از بندهای مورد توافق دو حکومت جمهوری اسلامی و عربستان در این مذاکرات بوده است.

2) معامله سیاسی بر سر اپوزیسیون مستقر در خاک اقلیم کردستان عراق

توافق‌نامه امنیتی میان جمهوری اسلامی و دولت عراق در اسفندماه 1401، حاکی از عزم رژیم برای مهار فعالیت احزاب اپوزیسیون کرد مستقر در خاک اقلیم است. پس از حملات مکرر موشکی و پهپادی سالیان اخیر به مقر این احزاب و پیشروی نیروهای نظامی در نوار مرزی غرب کشور با توجیه نوعی «حائل‌سازی» (مشابه با سیاست رژیم اردوغان در سوریه) و تهدید به حملات زمینی به خاک اقلیم، حالا رژیم پا را فراتر از تقابل سخت‌افزاری گذاشته و سعی دارد تا از طریق وارد کردن فشار سیاسی از درون عراق، بارزانی‌ها را به همکاری برای خلع سلاح احزاب کرد وادارد. قبل‌تر هم جمهوری اسلامی با ایجاد کمیته امنیتی مشترکی با رژیم اقلیم، مذاکرات بر سر مهار اپوزیسیون مستقر در آنجا را آغاز کرده بود. به علاوه کارنامه پربار بارزانی‌ها در همکاری با رژیم اردوغان علیه اپوزیسیون مستقر در اقلیم (و ورائی آن در سوریه) نشان می‌دهد که خطر وقوع چنین معامله‌ای با جمهوری اسلامی چندان هم محال نیست. چنانکه اظهارات اخیر نماینده حکومت اقلیم کردستان در ایران [15] هم حاکی از موافقت با خطوط کلی این تقاضاها یعنی تخلیه و خلع سلاح برخی قرارگاه‌ها در خاک اقلیم است.

3) تداوم مذاکره و معامله با اروپا و آمریکا

بارها از سال 96 به اینسو تأکید کرده‌ایم که اختلاف جناح‌های جمهوری اسلامی یا جناح‌های اصلی قدرت در دولت‌های اروپایی و آمریکایی (از دموکرات میانه تا نئوکان) بر سر نفس معامله میان غرب و جمهوری اسلامی نبوده (که اگر چنین بود اصولاً این همه سال مذاکره فرسایشی معنی نداشت). دعوا صرفاً بر سر شروط چنین معامله‌ای بوده است. اهرم فشار اصلی طرف غربی «تحریم» بوده و آنان باور داشته‌اند که این ابزار به قدر کافی در طولانی مدت کارآمد خواهد بود که رژیم را وادار به امتیازدهی کند. به عبارتی مذاکره برای آن‌ها نوعی «بازی زمان» بوده است. یک طرف به قدر کافی «وقت» برای فرسایشی کردن مذاکره دارد، درحالیکه «زمان» برای طرف دیگر گران‌بها است و هر آیینی گذر بیشتر زمان (در شرایط تحریمی) به محدودتر شدن منابع و قدرت مانورهای ژئوپلیتیک و بحران‌افزایی داخلی‌اش منجر می‌شود. در نتیجه استراتژی متقابل جمهوری اسلامی برای افزایش قدرت چانه‌زنی‌اش در مذاکرات، چیزی نبوده جز:

- تشدید عملیات ایدایی نظامی-نیابتی در منطقه
- گسترش مرزهای نفوذ نظامی از خاورمیانه به فراقاره (از جمله آفریقا، قفقاز و آمریکای جنوبی)
- تمرکز بر توسعه مستمر جنگ‌افزارها در شرایط تحریمی (موشکی و پهپادی و هسته‌ای)
- تشدید فعالیت‌های جاسوسی و تروریستی در خاک اروپا و آمریکا

به طور خلاصه هر ابزار سختی که بتواند با زبان زور، طرف مقابل را وادار به پذیرش دست بالای رژیم در مذاکرات کند. همکاری پهپادی جمهوری اسلامی با پوتین در جنگ اوکراین هم یکی از همین آخرین تاکتیک‌های مؤثر فشار در جعبه‌ابزار «مذاکرات» برای جمهوری اسلامی بود. این مشارکت نظامی در خاک اروپا، «بازی زمان» را علیه طرف غربی برگرداند و به آنان قدرت محدود «تحریم اقتصادی» را در بازدارندگی جمهوری اسلامی نشان داد. اینجا بود که شعله‌ور شدن دوباره اعتراضات ایران، در یکسالگی جنگ اوکراین، به دولت‌های غربی این انگیزه و فرصت را داد تا از فشار اعتراضات داخلی بیشترین بهره را برای امتیازگیری از جمهوری اسلامی ببرند. درحالیکه سیاست بایکوت خیزش‌های 96 تا 98 هنوز در آرشيو رسانه‌های جریان اصلی آمریکایی و اروپایی موجود است و کلیپ‌های شرم‌آور بی‌بی‌سی فارسی در ابداع انواع توجیهات و ماله‌کشی‌ها بر سرکوب خیابانی این خیزش‌ها هنوز در دسترس قرار دارد، ناگهان در سال 1401 با یک تغییر جهت آشکار رسانه‌ای از سوی این دولت‌ها مواجه بودیم. حالا همان بی‌بی‌سی فارسی برنامه‌های شبانه‌روزی و روزشمار ماهانه اعتراضات می‌گذاشت و ابایی هم از بزرگنمایی اعتراضات در فاز نزولی جنبش نداشت. به علاوه حجم توجه رسانه‌های بزرگ غربی به مسأله اعتراضات در ایران چنان بی‌سابقه بود که دیگر جای انکاری برای این تغییر مشی سیاسی دولت‌های غربی باقی نمی‌گذاشت. تغییری که فقط به سطح رسانه‌ای محدود نبود و به تعلیق موقت مذاکرات برجام، برگزاری

نشست‌های نمادین با گروه‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی تا سطح ریاست جمهوری (فرانسه) و توصیه پارلمان‌های اروپایی به قرار دادن سپاه در فهرست تروریستی (هرچند نمایشی و غیرالزام‌آور) هم کشید. آیا این مواضع جدید را باید تعبیر به تغییر استراتژی این دولت‌ها از «معامله با رژیم» به «رژیم چنج» کنیم؟ یا آن را صرفاً مانورهایی برای فشار بیشتر در مذاکرات آتی با جمهوری اسلامی بدانیم؟ به دلایل زیادی معتقدیم که تفسیر دوم به مراتب به واقعیت نزدیکتر است. نه فقط به این خاطر که جنگ اوکراین و بحران تشدیدشوند، پناهندگی و اقتصاد در مضیقه اروپا به انضمام چشم‌انداز تشدید رقابت بلوک‌های سرمایه‌داری دنیا (چین و آمریکا)، ناتو را فعلاً تا اطلاع ثانوی در وضعیتی قرار نداده که توان و انگیزه‌ای برای کلیدزدن یک پروژۀ رژیم‌چنجی دیگر در خاورمیانه داشته باشد. بلکه به این خاطر که اصولاً هیولای نظامی-نیابتی جمهوری اسلامی اگر توان زمین‌گیر کردن ناتو در سوریه و عراق و افغانستان را داشته، پس یعنی به قدر کافی بازدارندگی نظامی برای خودش ایجاد کرده که این گزینه را از دستور کار آن‌ها خارج کند. بماند که حتی طرح آید، «رژیم چنج» در زمانی که همین کشورها چراغ خاموش از بازسازی روابطشان با اسد دم می‌زنند چقدر مضحک است. در نتیجه برخلاف تبلیغات جهتدار اپوزیسیون راستگرا و پروپاگاندیست‌های خارجی جمهوری اسلامی، «رژیم چنج» در دستور کار طرف غربی نیست و اگر صراحت بیان بآیند و مکرر [16] در این زمینه گویا نیست، معامله مهرماه دولت آمریکا برای آزادسازی 7 میلیارد دلار از پول‌های بلوکه‌شده، جمهوری اسلامی (به دنبال تبادل زندانیان دوتابعیتی-خانواده، نمازی) هم‌زمان با اوجگیری اعتراضات داخلی باید به قدر کافی گویای آن باشد که مانور سیاسی این دولت‌ها بر اعتراضات داخلی کارکردی به جز اعمال فشار در مذاکراتشان با جمهوری اسلامی ندارد. همچنین رأی دادگاه قانون اساسی بلژیک به رد ممنوعیت استرداد اسدالله اسدی، موضع محکم دولت‌های اروپایی در امتناع از قرار دادن سپاه در لیست تروریستی (علیرغم فشار پارلمان) و همچنین از سرگیری مذاکرات مستقیم با جمهوری اسلامی از فروردین امسال [17] همگی در راستای همین سیاست است.

تجدید قوای طبقاتی: فصل جدید غارت زیست‌محیطی

در سال‌های اخیر و ملازم با دور جدید تحریم‌ها، حکومت هزینه سرپا ننگه داشتن دستگاه عظیم نظامی-نیابتی خود را با تشدید فزاینده‌تر استثمار طبقه کارگر پرداخت کرده: گسترش دامنه خصوصی‌سازی‌ها، سرکوب مزدی، یارانه‌زدایی‌های وسیع، حبابی ننگه داشتن قیمت زمین و مسکن، افزایش مالیات‌های مردمی، خروج گسترده داروها از شمول بیمه‌های درمانی پایه، دلاری کردن بهای کالاهای اساسی و به ویژه مواد غذایی با حذف ارز ترجیحی، همچنین سرکوب کردن مردم در بورس، مهندسی بازار دلار برای رفع کسری بودجه، افزایش نقدینگی و متعاقباً تورم و کاهش ارزش پول و غیره. مجموع این استثمار تشدیدشونده باعث تبخیر طبقه متوسط، غیررسمی‌شدن و بی‌ثباتی بخش‌های سابقاً باثبات‌تر نیروی کار و سقوط بخش‌های بیشتری از کارگران به سطح مادون کارگر و بیکاران و فقرای شهری شد. تصویر محال بقا در ایران امروز گواه آنست که دیگر ظرفیتی برای چلانده‌شدن و استثمار بیشتر باقی نمانده که جمهوری اسلامی از آن بهره‌نبرده باشد.

به همین خاطر است که به موازات اجرای این طرح‌ها و تداومشان، جمهوری اسلامی استراتژی دیگری را در سال جدید برای گسترش روش‌های درآمدزایی تدوین کرده که این بار پیکان آن از تشدید استثمار انسان به سمت تشدید استثمار محیط‌زیست نشانه رفته.

«مولدسازی» طرحی است که نباید آن را صرفاً امتدادی بر پروژه‌های خصوصی‌سازی سابق یا صرف سلب مالکیت عمومی فهمید. مولدسازی فراتر از این دو، فصل جدیدی از غارت زیست‌محیطی با تغییر کاربری عامدانه اراضی طبیعی است برای درآمدزایی حداکثری دولت. هدفی که حتی تدوین‌گرانش سعی در پنهان کردن آن در متن حقوقی‌اش هم نداشته‌اند و از میانبرهای فراقانونی تغییر کاربری اراضی (با تأکید بر مساعدت کمیسیون‌های نظارتی نظیر ماده 5) به عنوان روش اصلی «ارزش‌افزایی» اراضی دولتی صحبت کرده‌اند. دور اول فهرست منتشره «حراجی‌های [18]» دولت در طرح مولدسازی هم نشان می‌دهد که در همین مرحله اولیه میلیون‌ها متر مربع باغات و اراضی کشاورزی در دستور فروش و به تبعش تغییر کاربری قرار گرفته‌اند. در کنار این سیاست، حفظ مصنوعی حباب قیمت زمین و مسکن در محدوده‌های شهری و توصیه به دستکاری در طرح‌های جامع و تفصیلی برای بیشینه کردن قیمت اراضی در لیست فروش [19]، فرصت‌های جدید درآمدزایی و سفته‌بازی زمین را برای حکومت فراهم کرده و پنجره‌ای قانونی را برای موج جدیدی از زمین‌خواری‌ها و جنگل‌خواری‌ها و دریاخواری‌ها و امثالهم گشوده.

در مطلب بعد، که با کمی فاصله منتشر خواهد شد، به بخش دوم یعنی چالش‌ها و مخاطرات درونی جنبش خواهیم پرداخت.

کمیته عمل سازمانده کارگری - ۱۶ فروردین ۱۴۰۱

[1] <https://digiato.com/article/2022/10/16/vpn-access-blocked>

[2] گزارش دویچه وله فارسی - 22 بهمن 1401 - منبع

[3] اظهارات رئیس سازمان اطلاعات داخلی بریتانیا - 25 آبان 1401 - یورونیوز فارسی

[4] گزارش «اداره فدرال اتریش برای حفاظت از قانون اساسی و مبارزه با تروریسم» - ژانویه 2023 - به نقل از جورژلم بیست

[5] به نقل از رئیس قوه قضائیه (محسنی اژه‌ای)، خبرگزاری میزان، ۱۴ اسفند ۱۴۰۱ (بازنشر در شیرق)

[6] رئیس سازمان زندان‌ها، اعتمادآنلاین به نقل از ایرنا، هفتم تیر 1401

[7] گفته می‌شود هزینه نگهداری ماهانه هر زندانی برای حکومت 10 میلیون تومان تمام می‌شود (به نقل از سخنگوی فرجا - شهریور 1401 - خبرگزاری مهر)

[8] سخنرانی ابراهیم رئیسی در مراسم 22 بهمن 1401 - خبرآنلاین

[9] بازتاب فرمان «عفو رهبری» در رسانه‌های خارجی - ۱۷ بهمن ۱۴۰۱ - خبرآنلاین

[10] از این حیث به راستی می‌توان عبدالحمید را خمینی بلوچستان نامید.

[11] <https://www.youtube.com/watch?v=OFe9eeCtwzQ>

[12] گزارش بی‌بی‌سی فارسی از مذاکرات برخی احزاب کرد با جمهوری اسلامی - ژانویه 2019

[13] شهریار حیدری عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، شیرق، 20 اسفند 1401

[14] <https://www.wsj.com/articles/china-plans-summit-of-persian-gulf-arab-and-iranian-leaders-as-new-middle-east-role-takes-shape-357cfd7e>

[15] نماینده اقلیم کردستان عراق: دربار ه گروه‌های کُرد مخالف ایران تصمیم جدی می‌گیریم/مقرهایشان تخلیه خواهد شد، نورنیوز، 17 مهر 1401

[16] <https://www.theguardian.com/world/2023/feb/17/macron-makes-a-provocative-speech-but-zelenskijys-questions-are-not-all-answered>

[17] تأیید مذاکره تروئیکای اروپا با ایران، دوم فروردین 1402 - دنیای اقتصاد

[18] واژه «حراج» در اینجا حامل نوعی تناقض است و عامدانه به کار رفته. یعنی اگرچه دولت در این طرح تلاش می‌کند تا با ترفندهای مالی و حقوقی، این اراضی را به «بیشترین قیمت» بفروشد (یعنی درست به عکس «ارزان‌فروشی» عمل کند)، ولی چون موضوع معامله «منابع طبیعی» است (که بقا و آیند ه کر ه زمین و بشریت در گروی حفظ آنست)، در نتیجه این کار به معنی دقیق کلمه «چوب حراج زدن» به آن‌ها محسوب می‌شود.

[19] بند 2 ماده 10 آیین‌نامه اجرایی مولدسازی دارایی‌های دولت.



• دور جدید اعتراضات مزدی جنبش کارگری و ظرفیت هدایت ...



• اعتصاب عمومی: از ایده به واقعیت (بررسی ظرفیت اعتصاب ...)